

راه‌یست و پنج ساله استقلال آفریقا



نویسنده: Michael Crowder استاد دانشگاه لندن

منبع: فصلنامه African Affairs از انتشارات دانشگاه آکسفورد شماره ۲۲۲- سال ۱۹۸۷

آفریقا: بیست و پنج سال پس از استقلال

روز اول اکتبر ۱۹۶۰ هنگامیکه پرچم انگلستان پائین آمد و پرچم سبز و سفید نیجریه بجای آن برافراشته شد، مطبوعات بریتانیا در مورد آینده مستعمرات این کشور بسیار خوش بین بودند. رهبران سه حزب سیاسی نیجریه همگی ضمن صدور اعلامیه‌هایی پای بندی خود را به اجرای اصول دموکراسی به همان نحو و سیاقی که در انگلستان متداول است اعلام داشتند. قانون اساسی نیجریه که ملهم از آرمان‌های سیاست پارلمانی انگلیس بود، ده سال بین انگلیسی‌ها و رهبران سه حزب سیاسی اصلی، صورانه مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود. اربابان استعمارگر سابق در حالی نیجریه را ترک کردند که بیانات گرم نخست وزیر جدید این کشور در گوش آنها زنگ میزد: «ما از ماموران انگلیسی که ابتداء آنها را بعنوان ارباب و سپس در مقام رهبر و سرانجام بصورت شریک، و همیشه بعنوان دوست شناخته بودیم سپاسگزاریم». بسیاری از انگلیسی‌ها بویژه آنهایی که در تجارت و صنعت اشتغال داشتند در رژیم جدید نیجریه کماکان به کار خود ادامه دادند، چرا که نیجریه‌ایها فقط بنیادهای سیاسی دولت را از انگلیسی‌ها تحویل گرفته بودند. سازمان‌های اقتصادی عمدتاً بی‌هیچ تغییری در دست شرکت‌های بزرگ انگلیسی مانند موسسه «یو-آ-سی» باقی مانده بود. دورنمای آینده این کشور با وضعیت ظاهراً مناسب کشاورزی و احتمال تحصیل عواید خارجی از محل ذخایر نفتی امیدوارکننده بنظر میرسید. تا ۵ سال بعد، بسیاری از مطبوعات انگلیس در مورد آینده نیجریه خوش بین بودند. شورش‌هایی که هنگام برافراشتن پرچم جدید نیجریه در «تیولند» بوقوع پیوست، توسط بسیاری از خبرنگاران که قصدشان خوشنود ساختن خوانندگان انگلیسی بود به آسانی نادیده گرفته شد. نخست وزیر نیجریه «ابوبکر تافاوابالوا» در رابطه با تمجید مبالغه آمیز مطبوعات جهان مایوسانه اظهار داشت «حتی برخی از ملت‌های بزرگ جهان از ما انتظار دارند که از خود معجزه نشان دهیم و مشکلات آنها را برایشان حل کنیم».

ستایش‌های اغراق آمیز در مورد نیجریه نسبتاً عمومیت یافته بود، اما نشریه «آفریقای غربی» در شماره مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۶۰ خود اعلام نمود که آقای «سیسستف» خبرنگار نشریه «تروود» که در جشن‌های استقلال نیجریه شرکت داشته در «رضایت خاطر و خوش بینی عمومی» یا دیگران سهیم نبوده است. نشریه مزبور نتیجه‌گیری کرده است «حتی اگر آنچه در مورد نیجریه گفته می‌شود جامه عمل نپوشد، ماجرای این کشور در جهان نو حکایتی مهم و قابل توجه خواهد بود». مجله «تایم» نوشت که نیجریه به نحو چشم‌گیری عملی بودن اجرای دموکراسی را در آفریقا نشان داد. علی‌رغم آنکه در سالهای اولیه استقلال، نیجریه فشارهای داخلی بسیاری را تجربه کرد، از جمله قانون اساسی یکی از نواحی سه گانه تعلیق گردید و رهبر اقلیت مخالف بعنوان خیانت به زندان انداخته شد، مطبوعات انگلیس ظاهراً با نظر ابراز شده توسط یکی از

روزنامه‌های نیجریه موافق بودند که: «نیجریه‌ای‌ها در این هنر به حد کمال رسیده‌اند که تا استانه فاجعه گام بردارند بی‌آنکه در آن سقوط کنند». در حقیقت نخست وزیر انگلستان و ماموران وی تا آن حد از عدم نظم و قانون در این کشور بی‌خبر بودند که در ماه ژانویه ۱۹۶۶ برای شرکت در کنفرانس نخست وزیران کشورهای مشترک المنافع در مورد مسئله رودزیا، به لاگوس پرواز کردند. یک روز بعد از آنکه آنها به لندن مراجعت نمودند، نخست وزیر نیجریه بقتل رسید و اولین رژیم نظامی در این کشور روی کار آمد. تا سال بعد نیجریه چهار کودتای دیگر نظامی، حداقل یک کودتای نافرجام، یک جنگ سه ساله داخلی، یک دوره کوتاه اعاده حکومت انتخابی که دموکراسی را بمسخر گرفته بود، و نیز افزایش بهای نفت که ولخرجی و فساد را در مقیاس وسیع بدنیال داشت، تجربه کرده و بالاخره با بحران اقتصادی روبرو گردیده‌است. در نتیجه مردم نیجریه از همه طبقات دچار بدبینی شده و به ویژه به دموکراسی آزاد و اقتصاد مختلط که میراث حکام استعمارگر سابق آنها می‌باشد کوچکترین اعتقادی ندارند.

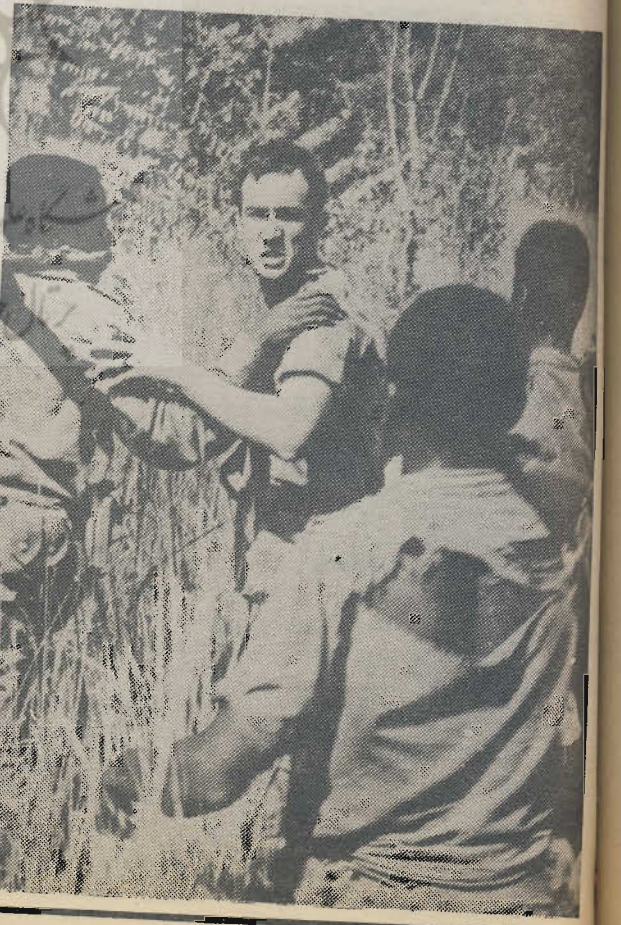
نگارنده مقاله در میان حکام استعمارگر سابق که قدرت را انتقال دادند آنها که قدرت را به ارث بردند، نیجریه را از این جهت به عنوان مثال انتخاب کرده است که یک چهارم جمعیت قاره آفریقا در این کشور ساکن است. تجربیات نیجریه متأسفانه نه تنها جنبه استثنائی نداشته بلکه برای اکثر کشورهای آفریقائی در حکم معیار و ضابطه‌ای صادق بوده است. همان خوش‌بینی که در مورد استقلال نیجریه دیده می‌شد درباره کشورهای فرانسه زبان و سرزمین‌های تحت اداره انگلیس در شرق، مرکز و جنوب آفریقا نیز وجود داشت. در هر مورد آنچه که انتقال داده می‌شد قانون اساسی بود که از نمونه مورد عمل در دولت استعمارگر سابق الهام گرفت بود. این دولتها همگی به سرود ملی خود و شعارهایی از قبیل، آزادی، عدالت و برابری پای بند بودند.

از همه این دولتها فقط بوتسوانا است که کودتا یا کودتای نافرجامی در آن وقوع نیافت، و قانون اساسی آزاد و دموکراتیک آن چه از جهت مفهوم و چه از لحاظ عملی بگونه‌ای صحیح بمورد اجرا گذارده شد.

در سایر کشورهای آفریقائی وضع مشابهی وجود داشته است. ارباب اکثریت به تشکیل دولت‌های یک حزبی رای موافق داده‌اند و نویسندگان غربی نیز بلافاصله این اقدام را بعنوان نشانه‌ای از دموکراسی واقعی آفریقا توجیه کرده‌اند. دلیل آنها اینست که اتخاذ چنین روشی مشوق پیروی از سیاست اجماع می‌باشد، درحالیکه دموکراسی مبتنی بر سیستم دو یا چند حزبی موجب تفرقه و نفاق خواهد بود. در حقیقت، چنین اقداماتی معمولاً پوشش برای استقرار حکومت‌های فردی است. افراد خوش‌بین حتی رژیم‌های نظامی را مصلحینی تلقی می‌کردند که هدف آنها جلوگیری از انحراف ملت‌های جوان در اعمال اصول دموکراسی بوده است. کودتاهای نظامی بعنوان پاکسازی

بوت ترتیب داده می شد و اعلام می گردید که بلافاصله بعد از آن سربازان به اوگاندا باز خواهند گشت. این رویه در سودان، غنا، ولتای علیا و نیجریه به مورد اجرا گذارده شد چرا که بنظر میرسید سیاستمداران چیزی نیاموخته اند جز آنکه قدرت خود به گونه ای موفقیت آمیز سواستفاده کنند. افراط کاریهای رژیم ابوتوت در اوگاندا پس از آنکه وی مجددا قدرت را در دست گرفت به مراتب بیشتر از ابیدی امین بود. ضمن سواستفاده از قانون اساسی و تحصیل قدرت شخصی از طریق انتخابات ساختگی و یا به زور تنگ منابع کشور در دست نمای مددود قرار داده می شد و در نتیجه به فقر توده های مردم منجر گردید. مسئله قحطی که توجه جهان را در چند سال گذشته بخود جلب کرده است ناشی از عوامل طبیعی نبوده بلکه رهبران نظامی و سیاستمداران مسئول آن بوده اند. معذک غربی ها بهیچ وجه نمی خواستند بپذیرند که رویاهای آنها تحقق نیافته است. استقرار مجدد دموکراسی در نیجریه در سال ۱۹۷۹ دلیلی بر جهت اثبات ادعای کسانی بود که اعتقاد داشتند آفریقائیان میتوانند خود را از گانهای دموکراسی آزاد غربی وفق دهند. روی کار آمدن حکومت غیر نظامی در اوگاندا تحت رهبری ابوتوت موجب خوشبینی بود و دولت انگلیس می در آموزش ارتش اوگاندا کمک هائی نیز کرد. ارتشی که بنا به گزارش سازمان عفو بین المللی رژیم ابوتوت به تکیه بر آن در مقایسه با ابیدی امین سابقه نوری از خود بجای گذاشت.

اما در سال ۱۹۸۵ یعنی یک ربع قرن بعد از استقلال آفریقا، رویاهائی که در مورد برقراری دموکراسی وجود داشت از بین رفت و سرخوردگی عمیقی جای را گرفت و آفریقا در جهان به قاره ای تبدیل گردید که امیدی برایش وجود نداشت. غنا و اوگاندا که در مستعمرات آفریقائی انگلستان سرآمد بودند با وجود داشتن تعداد کثیری افراد تحصیل کرده، به ترتیب در گرداب مشکلات اقتصادی و هرج و مرج غرق شده اند. در غرب، آفریقا را از دست رفته تلقی می کردند و این طرز فکر در انگلستان بنحو بارزی مشهود بود. زیرا این کشور که هنوز بیشترین میزان سرمایه گذاری را در ممالک حاشیه صحرای آفریقا دارد کمک های خود را برای انجام مطالعات در مورد آفریقا به پائین ترین سطح در دست سال گذشته کاهش داده است. برداشت کلی این است که استقلال آفریقا با شکست و ناکامی عمیق توأم بوده است. به این ترتیب روزنامه محافظه کار لندن، دیلی تلگراف در یکی از سرمقاله های اخیر خود نوشت،



اوگاندا را که زمانی مروارید آفریقا بود می توان به عنوان سمبل تمام ناکامی هائی که در بیست سال گذشته در قاره آفریقا وجود داشته است توصیف کرد. از زمان استقلال تاکنون، این کشور خشونت هائی را که طی آن صدها هزار نفر بقتل رسیده اند، فقر، دولت های نالایق، و مشقات عظیمی را تجربه کرده است. ارکان حکومت، قانون و حتی زندگی اقتصادی نابود گردیده است. اما آیا بهتر نیست که در مورد بیست و پنج سال گذشته براساس رویاهائی که ساخته و پرداخته اروپائیان بوده نه آفریقائیان، رویاهائی که واقعیات معاصر آفریقا و مهمتر از آن میراث حکومت استعماری در آن ها نادیده گرفته شده بود، مبادرت به داوری ننمائیم؟

آیا این رویا که یک آفریقائی نمونه که در آن مردم از روی اعتقاد، خود را با نهادهای دموکراتیک آزاد که بعد از استقلال به آنها منتقل شده است وفق خواهند داد و از اقتصاد مختلطی حمایت خواهند کرد که در جهت تامین منافع مردم عادی باشد، رویائی محال نیست؟ آیا مورخین هنگام ارزیابی دوران پس از استقلال در قضاوتشان درباره دولتهائی که توسط استعمارگران خلق شدند، در مقایسه با روزنامه نگاران و دانشمندان علوم سیاسی منصف تر خواهند بود؟ آیا درباره تجربه استقلال با توجه به تجربه آفریقائیان از حکومت های استعماری که با افشای اسرار استعمارگران توسط مورخین در آن تجدیدنظرهای شدید شده است قضاوت بعمل نخواهد آمد؟ آیا تحولات چشم گیر اقتصادی را که حتی در فقیرترین کشورهای آفریقائی تحقق یافته است، با اقدامات ناچیزی که در تحت حکومت های استعماری برای آنها انجام شده است مقایسه خواهند شد؟ با در نظر گرفتن اینکه قدرت های استعمارگر اروپائی در طول دوران حکومت استعماری شان به ایجاد سازمانهای ملی سیاسی و اقتصادی کوچکترین توجهی نداشته اند، آیا از دیدگاه مورخین آینده بقای این دولتها چیزی در حکم معجزه اقتصادی و سیاسی نخواهد بود؟ بنابراین در این مقاله سعی نویسنده تبیین این امر است که مورخین درباره آنچه امروزه بعنوان «فاجعه آفریقائی» تلقی می شود چه نظراتی ممکنست داشته باشند.

تصور نگارنده براینست که مورخین، تحولات ۲۵ سال گذشته را بعنوان بخشی از یک سلسله زنجیره ای مورد بررسی قرار خواهند داد که در آن استقلال، از نظر تاریخی مرز جدائی بین دو دوره تلقی نمی شود. تمام وقایعی که در ربع قرن گذشته اتفاق افتاده است در چهارچوب تجارب استعماری مورد بررسی قرار می گیرد و این روشی است که روزنامه نگاران و دانشمندان علوم سیاسی امروزه بکار می گیرند. بنابراین نویسنده ابتداء تجارب استعماری را که در طی ۲۵ سال گذشته برچگونگی توسعه در آفریقا اثر گذارده است مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که بین دولت های مستعمره و دول مستقل فعلی تشابهاتی بیش از آنچه معمولاً گفته می شود وجود دارد. بنظر نگارنده مورخین این نکته را مورد مطالعه قرار خواهند داد که قضاوتهای کنونی درباره شکست ها و ناکامی های آفریقا براساس رویاهای اروپائی، داوری کردن درباره یک آفریقائی مستقل است که در آن دموکراسی آزاد یک ضابطه و معیار تلقی گردیده و این رویائی است که فقط معدودی از سیاستمداران نخبه آفریقائی از قبیل «دانکوا» (DANQUAH) که در مبارزات مربوط به استقلال توسط «نکرومه» از قدرت برکنار گردید، بان اعتقاد داشتند. نویسنده براین باور است که بسیاری از سیاستمداران آفریقائی با چنین خواب و خیالی موافق نیستند و حداکثر مانند جولیوس نایرره فکر می کنند که می گوید دموکراسی آزاد عاداتی است که به کندی کسب خواهد شد. بالاخره نگارنده براین عقیده است که مورخین آینده شکست های آشکار دولتهای مستقل آفریقائی را در برابر دست آوردهای واقعی آنها که در مقایسه با دوره سلطه استعمار حاصل شده است ناچیز خواهند شمرد.

الف: میراث استعمار

در بررسی پیوستگی دوره استعمار و استقلال بهتر است به نمونه ای از یک دولت مستعمره که توسط روزنامه «دیلی تلگراف» ارائه شده است نظر افکنیم. خشونتی که نویسنده مقاله «دیلی تلگراف» بعنوان خصیصه دولتهای آفریقائی معاصر فرض کرده است برای قدرتهای استعمارگر چیز عجیبی نیست. بسیاری از مطالعات درباره مقاومت هائی که در مقابل اشغال استعماری بعمل آمده است، نشان می دهد که یک مستعمره اغلب از طریق توسل بزور ایجاد میگردد نه بوسیله مذاکره. میزان این خشونت نیز غالباً متناسبی با هدف های مورد نظر نداشته است که بعنوان مثال میتوان آتش زدن دهکده ها، از بین بردن محصولات، کشتار زنان و کودکان و اعدام رهبران را

ذکر کرد. بعضی از هیئت‌های نظامی بقدری وحشیانه عمل می‌کردند که حتی مطبوعات کشورهای اعزام‌کننده از رفتارشان به خشم می‌آمدند، از این دسته میتوان هیئت‌های «وولت» و «چونین» را که به نیجریه اعزام شده بودند، نام برد. یک مستعمره نه تنها از طریق بکارگیری خشونت ایجاد می‌گردد بلکه حفظ آن نیز مستلزم توسل خودسرانه به زور بود. هر نوع مقاومتی با اعزام نیروهای نظامی سرکوب می‌شد و این نیروها به هیچ یک از ضوابط و معیارهای جنگی که در اروپا مورد عمل است معفید نبودند. سرکوبی خونین قیام‌های «ماچی» - «ماچی» و «هوررو» در آفریقای شرقی و جنوب غربی که تحت سلطه آلمانها قرار داشت مشهور است. همچنین وحشی‌گری‌هایی که نیروهای سلطان «سوکوتو» در سال ۱۹۰۶ بنا بدستور دولت انگلستان برای سرکوبی شورش «ساتیرو» در نیجریه شمالی مرتکب گردیدند زبان زد خاص و عام است. «ادوارد لوگارد» برادر کمیسر عالی انگلیس در نیجریه شمالی می‌نویسد: «آنها هر موجود زنده‌ای را که در سرراشان بود کشتند، سینه زنان را بریدند و رهبران را به چوب بستند».

برای آنکه این توهم پیش نیاید که این قبیل وقایع در کارنامه استعمار کهنه‌تر از آن است که بتواند تاثیر زیادی بوضعیت زمان حال داشته باشد، باید بخاطر آورد که بعنوان مثال مردمی که در زمان قیام «ساتیرو» ۱۸ سال داشته به هنگام استقلال نیجریه ۷۲ ساله بوده است. به علاوه توسل به خشونت برای سرکوبی اعتراضات در سراسر دوران حکومت استعماری و حتی تا زمانی که اقداماتی برای خاتمه دادن به استعمار صورت گرفت، ادامه داشته است. قتل عام خونین سربازان سنگالی در سال ۱۹۴۴ در داکاره بخاطر اعتراض در مورد تاخیر در پرداخت حقوقشان، موجی از وحشت در سراسر امپراطوری افریقائی فرانسه بوجود آورد، بهمان گونه که عملیات بی رحمانه انگلیسی‌ها نسبت به زندانیان ماوتامو در اردوگاه «هلا» در کنیا موجب رعب و هراس عمومی در مستعمرات افریقائی انگلیس گردید. باید بخاطر داشت که دولت مستعمره نیروهای نظامی را برای امنیت داخلی تشکیل می‌داد نه برای مقابله با تجاوز خارجی. البته این نیروها در مواقع ضروری برای منظور اخیر نیز بکار می‌رفتند، از جمله سربازان افریقائی در دو جنگ جهانی به طرز بی سابقه خشونت را تجربه کردند. غیر نظامیان نیز که سرزمینشان به صحنه جنگ تبدیل شده بود از خشونت مصون نماندند. «ترنس زنجر» در مورد اثر جنگ جهانی اول بر آفریقای شرقی می‌نویسد: «این جنگ موحش‌ترین و مخرب‌ترین مظهر قدرت مطلقه اروپائیان بود که آفریقای شرقی آنرا متحمل گردید.» باید همچنین به یاد داشت که حکام استعمارگر روش زندانی کردن و تبعید مخالفین را از خود بجای گذاشتند و گرنه توسل به این اعمال توسط کسانی که قدرت را از آنان به ارث بردند مبتنی بر تجربه شخصی نبود. در واقع اگر دول استعمارگر الگو و سرمشقی برای وراث خود بجای گذاشته باشند، آن است که دولت باید مبتنی و متکی بر زور باشد نه رضایت مردم. هنگامی که جولوس ناپیره بخاطر توقیف افراد به منظور پیش گیری از ارتکاب جرائم تحت فشار قرار گرفته بود اظهار داشت که تانزانیا اعمال این روش را از دوران استعمار انگلیس به ارث برده است.

اگر دومین مسئله مطروحه در مقاله روزنامه دلی تلگراف یعنی موضوع فقر را بررسی نمایم به این نتیجه میرسیم که این امر در دوران استعمار عجیب به نظر نمی‌رسیده، چرا که هدف از تشکیل دولت مستعمره تامین منافع ساکنان سرزمین‌های مستعمره نبوده است. بطوریکه مطالعات «پالم» و «پارسونز» در آفریقای جنوبی نشان می‌دهد فقر در روستاها، بگونه‌ای عمیق در سیاست‌های قدرت‌های استعماری ریشه دارد.

در مستعمراتی که سفیدپوستان در آنجا سکنی داشتند بهترین زمین‌ها از تصرف زارعین افریقائی خارج و در اختیار سفیدپوستان قرار داده می‌شد و کشاورزان افریقائی به زمین‌های غیر حاصلخیز منتقل می‌گردیدند و این کار از نظر کشاورزی نتایج فاجعه آمیزی برای زارعین در پی داشت. با آنکه دهقان افریقائی عامل اصلی بهره برداری از زمین محسوب می‌شد وی را مجبور می‌کردند محصولاتی را که مورد تیان حکام استعمارگر است تولید و عرضه کنند نه آنچه را که شخصا بآن احتیاج دارد. از طریق وضع مالیات، کشت اجباری محصولات مخصوص، بیگاری، مصادره و در سرزمین‌های تحت استعمار پرتغال، با توسل به زور زارعین را وادار می‌کردند که حتی به بهای از بین رفتن حاصلخیزی زمین و قحطی، محصولاتی را تولید نمایند که مورد تقاضای شرکت‌های بزرگ خارجی بود. برای بسیاری از افریقائیان هرگونه مالیات کاملاً تازگی داشت. بسیاری دیگر فقط مالیات‌های غیر مستقیم را پرداخت کرده بودند. مالیات‌هایی که دولت مستعمره وضع میکرد بمراتب سنگین‌تر از مالیات مستقیم در سایر کشورها بود، زیرا دولت مستعمره مالیات‌های مستقیم را بصورت نقد، بیگاری کشیدن از افراد و کشت اجباری محصولات خاص وصول میکرد و مالیات‌های غیر مستقیم از طریق وضع

* در بیشتر کشورهای آفریقائی، احزاب اکثریت به تشکیل دولت‌های تک حزبی رای موافق داده اند و نویسندگان غربی نیز این اقدام را بعنوان نشانه‌ای از دموکراسی واقعی آفریقائی، توجیه کرده‌اند. * نارسائی‌های سیاسی و اقتصادی شدید و عمیقی که امروزه در آفریقا به چشم می‌خورد، ریشه در دوران تسلط قدرتهای استعمارگر دارد. * مردم آفریقا با استناد به آرمانها و نهادهای دموکراتیک مورد احترام در اروپا، این پرسش را مطرح می‌کردند که چرا اروپائیان در کشور خود موافق دموکراسی ولی در خارج از وطنشان مخالف آن هستند.

* جولوس ناپیره: فراوانی مشکلات اقتصادی ما بخاطر آن نیست که میکوشیم مانند ثروتمندان زندگی کنیم، بلکه ناشی از اینست که درآمد اندکمان در محدوده بازرگانی بین‌المللی مداوما کاهش می‌یابد. ما ارزان می‌فروشیم و گران می‌خریم.

عوارض بر کالاهای وارداتی دریافت میگردید.

«اربرت شنتن» در کتابی که اخیراً تحت عنوان توسعه سرمایه داری نیجریه شمالی برشته تحریر درآورده نشان داده است که چگونه سیاست انگلیس که بمنظور افزایش کشت پنبه و بادام زمینی تدوین می‌گردید در موارد ۵۰٪ از درآمد کشاورزان را می‌بلعید و به کمبود محصولات نیاز آنها و قحطی منجر می‌شد. بطوریکه وی متذکر گردیده است استعمارگر از عواقب این سیاست‌ها بخوبی آگاه بوده‌اند. با این وصف انتقاد کنندگان رژیم‌های مستقل افریقائی ظاهراً بر این گمانند که سهل انگاری در مورد کشاورزان و استعمار آنها پدیده تازه‌ای بوده و میراث عمده حکومت استعمار نیست.

فقر در شهرها و مناطق فقیر نشین اطراف آن را نمی‌توان ناشی از استقلال آفریقا دانست بلکه وجود چنین وضعیتی از آثار سلطه استعمار است. نگارنده اولین بار در سال ۱۹۵۳ به نیجریه سفر کرد و حین عبور از پل «کارتر» به سوز لاگوس آن چنان بوی زنده‌ای از محلات فقیر نشین زیر پل بمشام میرسید که انسان حالت تهوع دست میداد. محلات فقیر نشین حومه داکار در زمان حکومت استعمار ایجاد شده بود و سنگور رئیس جمهوری سنگال به فقری وجود این محلات احساس شرم می‌کرد که دستور داد اطراف آنها دیوارهای بلندی ساخته شود تا از دید مسافرن خارجی که از فرودگاه به داکار وارد می‌شدند پوشیده بماند.

سومین نکته‌ای که در مقاله روزنامه دلی تلگراف به آن اشاره شده است وجود دولت‌های نالایق است که میتوان آنرا یکی از مشخصات حکومت‌های مستقل افریقائی دانست. در این مورد باید بخاطر آوریم که تا چند سال قبل از سقوط نظام استعماری، افریقائیان در امور حکومتی مشارکت بسیار ناچیزی داشتند. در مستعمرات افریقائی انگلیس قبل از سال ۱۹۴۵، رهبران معدودی که بطور غیرمستقیم تحت نظارت دولت بریتانیا قرار داشتند در اداره امور مجاز به ابراز هیچ گونه ابتکاری نبودند. عبارت دیگر در فرایع رژیم استعماری، افریقائیان در سیستم اداری صرفاً نقش زیر دست را داشتند. از اختیارات اجرایی برخوردار نبودند. امر قانون گذاری در چهارچوب حاکمیت غیرمستقیم انگلیسی‌ها، منحصر به حکومت‌های محلی و در نیجریه، سنگال ساحل طلا به دست منتخبی از افریقائیان بود. بطور کلی در مستعمرات فرانسه و انگلستان تهیه مقدمات انتقال اختیارات تقنینی، اجرایی و اداری دولت مستعمره به افریقائیان بعد از جنگ جهانی دوم آغاز گردید. حتی در مواردی اقداماتی برای آموزش و تربیت افریقائیان برای تصدی کارهای اداری صورت

می گرفت غالباً با آنها بعنوان اعضای دست دوم سیستم اداری رفتار می شد. در دهه ۱۹۵۰ کارمندان آفریقائی که جدیداً در اوگاندا به کار گماشته شده بودند از دست رسی به پرونده های محرمانه ممنوع بودند و این امر آنها را به شدت رنج می داد. در بسیاری از کشورهای آفریقائی مردم در انتخاباتی که برای نیل به استقلال برگزار گردید مشارکت چندانی نداشتند.

کنگویی شاید بارزترین نمونه عدم مشارکت مردم در مسئله تغییر نظام حکومتی باشد و گینه مثال دیگری است که در آن کشور فرانسویان کوشیدند قبل از عزیمت، بنیان و ساختار حکومتی را که تشکیل شده بود بطور کلی ویران و منهدم کنند. آنها حتی کتابها را از کتابخانه وزارت دادگستری گینه خارج کردند. معذک جای شگفتی است که بلژیکی ها هنگامی که کنگو را ترک می کردند، بخاطر فجایعی که در این کشور اتفاق افتاد، در مقایسه با خود کنگویی ها، در مطبوعات کمتر مورد نگاهش قرار گرفتند.

اگر بلژیکی ها در آستانه انتقال قدرت، فقط نسخه دموکراسی را برای اتباع کنگویی خود نداشتند، بخاطر بیابوریم که نه حکام اسپانیائی و نه حاکمان پرتغالی در آن روزگار قدرت را در دست داشتند به این طابیت ها حتی در مورد ملت های خودشان، اعتقادی نداشتند چه رسد به آفریقائیان. حکومت های آنها شکنجی و مبتنی بر زور بود نه بر رضایت مردم. هیچ يك از جنبه های مربوط به دوران بعد از استقلال در آفریقا بیش از مسئله اعمال قدرت شخصی توسط پیران این قاره مورد انتقاد محققین و روزنامه نگاران غربی قرار نگرفته است. در این مورد نیز توجه به نمونه های استعماری عبرت انگیز و آموزنده باشد.

حکام استعماری از قدرت و اختیارات وسیعی برخوردار بودند بدون آنکه در دستان بتوانند محدودیتی بر این اقتدار وارد نمایند. حتی در مستعمرات آفریقائی انگلیس که برخی از سرزمین ها دارای شوراهای قانون گذاری بود، شوراهای مزبور تحت سلطه اکثریتی رسمی قرار داشت که تصویب فوری هر سیاست یا برنامه جدیدی را که توسط حاکم وقت مطرح می گردید تضمین می کرد، همانگونه که در دولتهای تک حزبی امروز قانونگذاران قوانین مورد نظر دولت را به سهولت تصویب می کنند. در بسیاری از سرزمین ها فرماندار منصوب شده از طرف دولت استعمارگر با صدور فرمان یا اعلامیه، کارها را راه می نمود و حتی در مواردی که شورای اجرائی وجود داشت تصمیمات درباره خط مشی سیاسی بی چون و چرا اجرا می گردید زیرا کلیه اعضای

شورا ماموران وی بودند. فرماندار همچنین از تجملات ظاهری ناشی از قدرت بطور کامل برخوردار می شد، در قصری با شکوه زندگی می کرد، در اتومبیل های بزرگی که پرچم دولت استعمارگر روی آن ها نصب و در اهتزاز بود سوار می شد و در مواقع تشریفاتی به لباس شبه نظامی ملبس می گردید و کلاه مخصوص بردار بر سر می گذاشت.

در سرزمین های تحت استعمار انگلیس، فقط فرماندار مجاز بود که از جوهر قرمز برای نوشتن و امضاء مکاتبات و اسناد رسمی استفاده کند.

این روش اداری باز از چیزهایی بود که وارثین دولتهای مستعمره نیز آنرا بکار گرفتند. شیوه ها و نمونه های مورد عمل کسانی که جانشین دولتهای مستعمره شدند بی هیچ تغییری از اربابان استعمارگر سابق اقتباس می شد. باین ترتیب گروهیان سابق «ژان بدل بوکاسا» تاج گذاری خویش را بعنوان امپراطور آفریقای مرکزی بهمین سبک و روش يك سرچوخه سابق فرانسوی برگزار کرد. امریکائیان مسلماً حکایت «واشننگتن ایروینگ» را در مورد «ریپ وان وینکل» بیاد می آورند.

در داستانی که «ایروینگ» برشته تحریر در آورده است «وینکل» يك روستائی است که در جریان انقلاب آمریکا با حال خراب، چرت می زند و از تغییراتی که در دهکده محل زندگی اش وقوع می یابد بی خبر می ماند. از جمله این تغییرات علامت جدیدی است که در قهوه خانه دهکده نصب شده است. قبل از آنکه «وینکل» بخواب رود تصویری از ژرژ سوم بر دیوار کوبیده شده بود. حالا لباسی که بر تن تصویر است تغییر کرده و نام صاحب تصویر نیز از «ژرژشاه» بر «ژرژ واشنگتن» تبدیل گردیده است.

یکی دیگر از مسائل ذکر شده در مقاله روزنامه دیلی تلگراف، تخریب بنیان های حقوقی در جوامع آفریقائی است. در این مورد نیز باید به عقب برگردیم و نمونه استعماری را از نظر بگذرانیم. در مستعمرات آفریقائی فرانسه تا سال ۱۹۴۶ تمام آفریقائیان به جز عده ای معدود تحت يك سیستم حقوقی بودند که براساس آن اجرای عدالت اختصاری و محاکمات سریع بود و افراد حق تقاضای تجدید نظر در احکام صادره را نداشتند. در سال ۱۹۱۴، لوگارد برادر کمیسر عالی انگلیس در نیجریه، با توجه به اینکه در منطقه جنوب يك سیستم قضائی انگلیسی، با نواقص و مشکلات بسیار بمورد اجرا گذارده شده بود، دفاع از متهمین را توسط وکلاد دادگاههای بخش غیر قانونی اعلام کرد. در کنگو و سرزمین های تحت استعمار پرتغال نیز آفریقائیان از مزایای نهاد های



حقوقی که در کشورهای استعمارگر وجود داشت برخوردار نبودند. در سرزمین های زیر سلطه استعمار برتقال فقط سکنه اروپائی و گروهی معدود که آنها را «همردیف» می نامیدند از مزایای نظام حقوقی مزبور بهره مند می شدند. آفریقائیان در استانه استقلال یا بلافاصله پس از آن توانستند به نهادهای حقوقی موجود در کشورهای استعمارگر دسترسی پیدا کنند. قابل توجه اینکه بسیاری از تجملات این سیستم های استعماری بجای آنکه از بین برود کماکان باقی ماند. آخرین نکته ای که در سراسر مقاله روزنامه دلی تلگراف به آن اشاره گردیده تخریب حیات اقتصادی کشورهای آفریقائی است. البته این موضوع از نظر صادرات و واردات صحت دارد زیرا کشورهایی نظیر نیجریه قروض خارجی سنگینی بالا آورده اند، استطاعت جذب واردات را ندارند و از صدور محصولات کشاورزی خود نیز غفلت کرده اند اما بطوریکه «پیوس اوکیگبو» مشاور اقتصادی پیشین دولت نیجریه در نطق اخیر خود به نحوی قاطع متذکر گردیده است، مشکل اصلی آن است که سلامت اقتصادهای آفریقائی براساس حجم صادرات و واردات کشورهای آفریقائی توسط دنیای خارج مورد قضاوت قرار می گیرد. که این نیز میراث دوران استعمار است. دورانی که حکام استعمارگر به ارزیابی اقتصاد داخلی آفریقا کوچکترین علاقه ای نداشتند بلکه فقط به حجم صادرات و واردات این کشورها اظهار علاقه و توجه می کردند. باین ترتیب در جریان رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ حکام استعمارگر که درآمدهای آنها تقلیل یافته بود، شرکت های واردات - صادرات که محصولاتشان به بهای ناچیز در بازارهای بین المللی به فروش میرفت، و دهقانان آفریقائی که در بخش اقتصاد کشاورزی به کار اشتغال داشتند، درگیر وضعی بحرانی شدند. اما همین سالها برای کسانی که در کار تولید مواد مورد نیاز عامه بودند و نیز پیشه وران سالهای رونق محسوب می شد، همچنان که امروزه در بسیاری از کشورها که از لحاظ صادرات و واردات در شرایط خوبی نیستند، از جهت داخلی رونق اقتصادی برقرار است. اگر رهبران آفریقائی بخواهند در مورد سلامت اقتصاد کشورشان بر اساس صادرات - واردات قضاوت کنند از یک روش استعماری تبعیت کرده اند.

به علاوه حکام استعمارگر را نمی توان از لحاظ بکارگیری یک سیستم اقتصادی در جهت منافع مردم، نمونه خوبی دانست زیرا در سیستم های استعماری سود حاصل از فعالیت های اقتصادی به خارج فرستاده می شد و در صنایع محلی سرمایه گذاری نمی گردید. به عنوان موردی مشابه می توان به اقدام برخی از رهبران آفریقائی اشاره کرد که عواید نامشروع خود را در بانک های سویس و یا سایر اماکن امن در دنیای غرب نگهداری می کنند.

قبل از آنکه بخواهیم درباره سوء مدیریت اقتصادی دولتهای آفریقائی پیش از حد سخن بگوئیم، باید موضوعاتی از قبیل تبانی فروش برای ایجاد نوسانات ساختگی در قیمت ها، فقدان توسعه صنعتی محلی و دارائی های هیئت های بازاریابی را در بانک های دولت های استعمارگر در آوریم. «رالف آستن» باستناد مطالبی که «پاتریک میننگ» در کتاب درباره اقتصاد «بنین» مطرح نموده تأکید می کند: تحقیقات «میننگ» حاکی آن است که فرانسویان برای تحقق هدفهای مورد نظرشان و یا در فشارهایی که برای تأمین منافع اقتصادی اروپائی اعمال می شد بخش هایی از تجارت که سود دهی آن کم ولی در تملک اتباع فرانسویان کمک های مالی بلاعوض می دادند و باین ترتیب خسارات قابل ملاحظه اقتصادی «بنین» وارد آوردند. «آستن» همچنین تأکید می کند: نارسائی سیاسی و اقتصادی که امروزه با چنین عمق و شدتی در قاره آفریقا می شود در گذشته ای ریشه دارد که اطلاعات کلی ما درباره آن بسیار است.

آخرین نکته درباره میراث استعمار برای دولتهای مستقل آفریقائی به ساختار و سازمان حکومتی است که هنگام استقلال به دول جدید منتقل گردید. شاید بخاطر آوردن این امر ملال آور باشد که حتی مرزهای کشورها در وزارتخانه های اروپائی و بدون در نظر گرفتن واقعیات قاره آفریقا ترسیم و تعیین گردیده است. با ایجاد این کشورها، قدرتهای استعماری کوچکترین اقدامی در جهت شکوفا شدن احساس وحدت ملی در آنها نیاوردند مثلاً سرزمین ولتای علیا که تحت استعمار فرانسه بود تا سال ۱۹۲۰ از نظر سیاسی موجودیتی نداشت. در سال ۱۹۳۲ تجزیه و همسایگاننش تقسیم گردید و سیزده سال قبل از استقلال یعنی در سال ۱۹۱۷ مجدداً تأسیس گردید. بعد از جنگ جهانی اول کامرون و توگو بین فرانسه و انگلستان تقسیم شدند. در عین حال با وجود آنکه دو سرزمین تحت استعمار یعنی نیجریه شمالی و جنوبی در سال ۱۹۱۴ توسط «لوگارد» در یکدیگر ادغام شدند این اقدام جنبه صوری داشت و ارتباطی مفید و واقعی بین این دو منطقه برقرار نگردید. دو فدراسیون فرانسوی استوائی و آفریقای غربی در استقلال، برخلاف میل اکثریت مردم منحل گردیدند. به علاوه اینطور است شده است که سیستم حکومت غیر مستقیم تحمیلی از سوی انگلیس نظامی تفرقه افکن بوده است زیرا موجودیت و تمامیت واحدهای سیاسی را در برابر دولت دست نشانده جدید، حفظ کرده و مورد حمایت قرار می داد. نیمه دهه ۱۹۴۰ هنوز کسانی در وزارت مستعمرات انگلیس بودند که معتقد



* هنگامی که آفریقای جنوبی با اشاره به وضع اوگاندا و چاد، در مورد انتقال حکومت به اکثریت سیاه پوست ابراز نگرانی میکند، با کمال شگفتی به یاد می آوریم که ایمن ترین گروه در آفریقا از زمان استقلال تاکنون، خود سفیدپوستان بوده اند.

* دولت های آفریقا با وجود مشکلات بسیار از قبیل مرزهای نامشخص، گروههای نژادی مختلف و غیره (که در اروپا میتواند از عوامل بروز جنگی همه جانبه باشد) تاکنون درگیری های معدودی داشته اند.

* با در نظر گرفتن اینکه قدرت های استعماری اروپا در دوران تسلط خود بر آفریقا، کمترین توجهی به ایجاد سازمانهای ملی سیاسی و اقتصادی و شکوفائی همبستگی ملی در سرزمینهای تحت استعمار نکرده اند، آیا بقای دولت های کنونی آفریقا چیزی جز معجزه سیاسی و اقتصادی است؟

بلی را جزء ارکان استقلال تلقی می کردند.

ب- بهر حال این رویا از آن چه کسی بود؟

حال به دومین مسئله مورد بررسی میرسیم: آفریقائیان تا چه حد در خیالاتی که استعمارگران درباره آفریقا در سر می پروراندند شریک و سهیم بودند؟ ابتدا باید بخاطر آورد که مسئله استقرار دموکراسی آزاد در مستعمرات آفریقائی فقط توسط انگلیسی ها و فرانسویان حمایت می شد. بزرگی ها هر چند در کشور خود باین امر موافق بودند اما پس از مدتی تاخیر اعلام کردند که ممکنست به نحو شغنی برای انتقال حکومت و برقراری دموکراسی در مستعمرات خود اقدام کنند. در اسپانیا و پرتغال، به دلیل وجود حکومت های فاشیستی برقراری دموکراسی آزاد برای سالها ممکن نبود لذا برای مردمی که زیر سلطه استعمار این دو کشور بودند حتی نمونه ای که از آن الهام گرفته شود وجود نداشت. در مورد پرتغال، مستعمرات آفریقایی جزئی لایتجزا از این کشور تلقی می شدند، ابزارهای قدرت در اختیار مردم مستعمرات قرار نمی گرفت و کنترل دولت بزور اسلحه از آنها گرفته شده بود. باین ترتیب، فاتحین خود را ملزم نمی دانستند که نوع خاصی از حکومت را در این سرزمین ها تاسیس کنند.

بطور کلی در تمام سرزمین های آفریقای سیاه که زیر استعمار فرانسه بودند، به جز گینه و مستعمرات آفریقائی انگلیس از جمله زیمبابوه، انتقال قدرت را بر طبق مذاکره و به این شرط صورت گرفت که دولت های جدید قانون اساسی دموکراتیکی با الهام از نمونه قوانین اساسی کشورهای استعمارگر اختیار کنند.

سوالی که مطرح میشود اینست که طرف های آفریقائی شرکت کننده در این مذاکرات تا چه حد به این گونه قوانین اساسی اعتقاد داشتند؟ در کشورهای آفریقائی فرانسه زبان و انگلیسی زبان، مردم تحصیل کرده بزودی دریافتند که در معامله با اربابان استعمارگر، قلم قوی تر از شمشیر است و لذا با استناد به آرمانها و نهاد های دموکراتیکی که در کشورهای استعمارگر وجود داشت این سوال را مطرح کردند که چرا اروپائیان در کشور خود موافق دموکراسی ولی در خارج از وطنشان مخالف آن می باشند. «لامین گوئی» سیاست مدار سنگالی در شرح حال خود، شعار «آزادی، برادری، برابری» را که زینت بخش ادارات دولت استعماری است به یاد تمسخر می گیرد، چرا که این شعار تا آنجا که مربوط به اتباع آفریقائی است مورد اجرا ندارد. رهبر تحصیل کرده ای مانند اشکدی «خاما» در سرزمین تحت الحمايه «بچوانالند» * بازیگری، مطبوعات، پارلمان و افکار عمومی انگلیس را وسیله قرار داد تا جلوی اندسته از اقدامات حکومت محلی را که با آن مخالف بود بگیرد. اما اگر زندگی خود او را بدقت بررسی کنیم به این نتیجه میرسیم که در حالیکه وی درباره حقوق خود حساس

بود و سرسختانه از آن دفاع میکرد، به حقوق مردم توجه چندانی میدول نمی داشت. «دیوید ویلیامز» معتقد است که حکام محلی در نیجریه شمالی به این جهت از خود مختاری و استقلال تحت رهبری «سارداوانا» حمایت کردند که می دانستند وی در مقایسه با انگلیس ها درباره اجرای اصول دموکراسی کمتر اصرار خواهد ورزید!

رهبران آفریقائی ممکنست ماهرانه فرانسویان و انگلیسی ها را تحت فشار قرار داده باشند تا نمونه های حکومتی خود را در کشورهای آفریقائی پیاده کنند و بعد از آنکه دودولت فوق الذکر با این تقاضا موافقت کردند، آفریقائیان اجرای نمونه های مذکور را بعنوان یکی از شروط نیل به استقلال مورد قبول قرار دادند. مثلا نکرومه مجبور شد که برگزاری يك انتخابات را بعنوان شرط قبلی اعطای استقلال به غنا بپذیرد. اما آیا آفریقائیان چنین نمونه هایی را چیزی جز يك وسیله برای حصول به هدفهایشان تلقی می کرده اند؟ پاسخ مسلما منفی است. فقط در این صورت است که میتوانیم بر هم زدن این قوانین اساسی را چه از لحاظ شکل و چه از جهت روح و مفهوم توسط کسانی که موافقت نامه های مربوط به استقلال را امضاء کرده بودند توجیه کنیم. چند روز بعد از استقلال غنا، نکرومه در يك کنفرانس مطبوعاتی اطمینان داد: ما با اجرای موفقیت آمیز دموکراسی پارلمانی، برای سایر دولتهای آفریقائی سرمشق خواهیم بود. اما چندی بعد وی به قصر «کریستیانز بورگ» اقامتگاه فرمانداران سابق نقل مکان کرد و ترتیبی داد که تصویر او روی اسکناس و تمبرهای پستی به چاپ برسد و به این ترتیب در راه کسب قدرت غیر قابل کنترل شخصی گام نهاد. از آن به بعد فقط اقلیت مساف بود که اجرای اصول دموکراسی آزاد را توصیه میکرد. اما ذکر ماجرای «سیاکا استیونس» در سیرالئون نشان می دهد که اعتقادات این قبیل اقلیت ها نیز تا چه حد سطحی است. در سیرالئون حزب «کنگره همه مردم» تحت رهبری «سیاکا استیونس» بر علیه «حزب مردم سیرالئون» که حکومت را در دست داشت، مبارزاتی را آغاز کرد با این استدلال که حزب مزبور از دموکراسی سوء استفاده نموده است. علی رغم دخالت های ناروای دولت، حزب «استیونس» در انتخابات پیروز شد و زمام امور را در دست گرفت ولی پس از کسب قدرت به ایجاد سیستم يك حزبی مبادرت کرد و حال آنکه «حزب مردم سیرالئون» که قبلا حکومت را در دست داشت هیچگاه جسارت انجام چنین کاری را نداشت.

این امر مسلم است که برای بیشتر رهبران آفریقائی به جز عده ای (از جمله «سرتس خاما» از بوتسوانا و «داودا، جوارا» از گامبیا)، پای بندی و اعتقاد به دموکراسی آزاد جنبه گذرا و فانی داشته است، البته نظامیانی نیز که جانشین این رهبران شدند به اصول دموکراسی آزاد اعتقاد چندانی نداشتند چرا که در رفتار با مردم از سنت های متفاوتی تبعیت می کردند.

حال این سؤال مطرح است که آیا این عمل بیانگر نوعی پدر سالاری متکبرانه نیست که قدرتهای اروپائی اصولی را که در قاره خودشان فراز و نشیب های بسیاری را پشت سر گذاشته است برای آفریقائیان تجویز کنند و بعد آنها را بخاطر قصور در اجرای اصول مزبور مورد انتقاد قرار دهند؟ رهبران آفریقائی در سالهایی که زیر سلطه استعمار بودند تا حدود زیادی از حملاتی که در اروپا متوجه دموکراسی می شد آگاه بودند. آنها می دیدند که دموکراسی ها تا چه اندازه می تواند در برابر رهبر فاشیست و مستبدی مانند موسیلینی ضعیف باشد.

همه آنها با اربابانشان در محکوم کردن هیتلر هم عقیده نبودند. بی دلیل نیست که در اوایل دهه ۱۹۴۰ تعداد نسبتا زیادی از پسر های آفریقائی به نام «آدولف» نامیده شدند. اما از دیدگاه مطبوعات غربی، دموکراسی همچنان علاج کلی همه دردهای آفریقا تلقی می شد و بهمین جهت بود که از استقرار مجدد حکومت غیر نظامی در نیجریه در سال ۱۹۷۹ با خوشحالی استقبال کردند و کودتای نظامی سال ۱۹۸۳ را با خصومت نگریستند، هر چند عامه مردم نیجریه از سقوط رژیم فاسد و ظالم مزبور مسرور بودند. بنابه گزارش نشریه «آفریقای غربی»، «تدرولندز» در وزارت خارجه انگلستان طرفدار این نظر بوده است که در مورد نیجریه به علت کنار گذاردن اصول دموکراسی، مجازاتهای اقتصادی اعمال شود. در عین حال روزنامه «دیلی اکسپرس» ضمن اشاره به رهبر نظامی جدید نیجریه ژنرال بوهاری، ابراز تردید کرده بود که ملکه انگلستان نسبت به چنین فرد مستبدی نظر مساعد داشته باشد.

مسلما رهبران آفریقائی از کسانی که قوانین اساسی مترقی و دموکراتیک را به آنها انتقال دادند این نکته را بهتر درک کرده اند که دموکراسی آزاد فقط در آن دسته از کشورهای اروپائی بکار می آید که نابرابری نسبی وجود نداشته، احساس عمیق هويت ملی در بین مردم بوده، و در مورد نوع دلخواه حکومت نیز اتفاق آراء برقرار باشد. آن دسته از رهبران آفریقائی که از حکومت يك حزبی حمایت می کردند حقیقتا اعتقاد داشتند که چنین سیستمی در مقایسه با

سیستم‌های دو حزبی انگلیس و چند حزبی فرانسه کمتر موجب تفرقه و اختلاف خواهد بود. هر چند برخی از آنها بعداً از سیستم‌های یک حزبی برای رسیدن به هدف‌های خود سوء استفاده کردند. رهبران آفریقائی همچنین به توزیع عادلانه منابع به ترتیبی که در برنامه‌های انتخاباتی وعده داده بودند و نیز در گفته‌هایشان درباره سوسیالیسم آفریقائی به آن اشاره می‌کردند. اعتقادی نداشتند. چون نیل به استقلال از طریق رای گیری میسر شده بود آنها پاره‌ای نداشتند جز اینکه با وعده اجرای برنامه‌هایی که به نفع مردم بود، آراء آنها را بدست آوردند. بعد از بدست آوردن استقلال، رفتار سیاست مداران آفریقائی کوچکترین تفاوتی با اکثریت افراد جاه طلب که تنها در پی تامین منافع شخصی و پیشرفت خود هستند، نداشت. آفریقائیان در مورد آنچه استقلال از آن خبر می‌داد بسیار واقع بین و حتی مشکوک بودند. همانگونه که نشریه «آفریقای غربی» در مورد جشن استقلال غنا نوشت: سکنه آکرا تا آن اندازه که انتظار می‌رفت از خود هیجان نشان ندادند. سردبیر نشریه فوق‌الذکر «دیوید ویلیامز» می‌نویسد وقتی که همراه یک روزنامه نویس دیگر بعد از مراسم پائین آوردن پرچم انگلیس و برافراشتن پرچم نیجریه در خیابانهای شهر گردش می‌کرده، فقط به گروه‌های نامنظمی برخورده است که بی تفاوت عازم خانه‌هایشان بودند. بخاطر آنکه درباره انگلیسی‌ها منصف باشیم باید بخاطر آن هم که رؤیای دموکراسی برای کشورهای آفریقائی، در راهروهای «آی‌ت‌هال» با حرارت و شدتی بیش از دفتر مستقر در کشورهای آفریقائی، مورد حمایت قرار می‌گرفت زیرا بطوریکه «سپلیو لیتس روز» در خاطراتش راجع به نیجریه می‌نویسد، ماموران انگلیسی از اجرای اصول دموکراسی در جوامعی که در آن کار کرده بودند بیم داشتند.

ج: موفقیت‌های آفریقائیان

نگارنده مقاله اعتقاد دارد که مورخین آینده بیش از مطبوعات زمان حاضر و محققین برای آفریقا اعتبار قابل خواهند شد. بنظر وی، قضاوت آنها راجع به آفریقا با توجه به سوابق استعماری صورت خواهد گرفت. در اینجا ذکر مطالبی که جولیوس ناپره قیل از کناره گیری از مقام ریاست جمهوری تانزانیا اظهار داشت عبرت انگیز و آموزنده می‌باشد. نقل این مطالب از آن جهت جالب است که در قاره آفریقا از تانزانیا بعنوان کشوری یاد شده است که از لحاظ اقتصادی در وضع بسیار بدی قرار داشته است. ناپره در سخنانش یادآوری می‌کند: در آستانه استقلال و بعد از قریب به ۷۰ سال حکومت استعماری، فقط ۴۸۶۰۰۰ کودک در مدارس ابتدائی تحصیل می‌کردند. امروزه این تعداد به سه میلیون و نیم افزایش یافته و این توفیقی است که بزعم وی، در هیچ یک از کشورهای دیگر آفریقائی وجود نداشته است. در سال ۱۹۶۱، هشتاد درصد از افراد بالغ، بی سواد بودند. امروزه طبق اعلام دولت تانزانیا بیش از ۸۵ درصد بالغین توانائی خواندن و نوشتن را دارند. در سال ۱۹۶۱ فقط ۱۱ درصد از مردم به آب آشامیدنی تمیز دسترسی داشتند، در حالیکه پناه ادعای ناپره در حال حاضر تقریباً ۵۰ درصد از مردم در ۴۵۰ متری محل سکونت خود آب تمیز در اختیار دارند. ارائه خدمات بهداشتی بویژه در مناطق روستائی بهتر شده است. نسبت پزشک به جمعیت، از رقم یک نفر در برابر ۸۳۰/۰۰۰ نفر، به رقم یک نفر در مقابل ۲۶۰۰۰ نفر تغییر یافته است. درصد مرگ و میر کودکان تا نصف پائین آمده در حالیکه طول عمر مورد انتظار برای بالغین از ۳۵ سال به ۵۱ سال افزایش پیدا کرده است.

البته این موفقیت‌ها با تحمیل هزینه سرسام آوری بر اقتصاد تانزانیا بدست آمده و این کشور قروض بین‌المللی سنگینی بهم زده است، می‌دانیم که در بسیاری از کشورهای آفریقائی این قبیل بدهی‌ها به دلیل انجام اقدامات واقعی در جهت بهبود زندگی مردم انباشته نگردیده بلکه تا اندازه زیادی ناشی از اتلاف منابع کشور و فساد بوده است، در مورد قروض کشورهای آفریقائی به دو نکته باید اشاره شود. در بسیاری از موارد، و امها صرف انجام اقدامات واقعی برای جبران صدماتی شده است که در زمان حکومت‌های استعماری به این کشورها وارد گردیده است. همچنین بسایند بخاطر آورد که برخی نارسائی‌هایی که در امر توسعه آفریقا وجود دارد در حقیقت بخشی از برنامه‌هایی است که دولت استعمارگر برای تقویت حکومت دست‌نشانده خود ترتیب می‌داد. از آن جمله می‌توان به برنامه تولید بادام زمینی در تانگانیکا و به پروژه مرغ‌داری در گامبیا اشاره کرد. به علاوه در عصر پس از استعمار بسیاری از برنامه‌های توسعه و پروژه‌های آفریقائی محصول نظرات و توصیه‌های کارشناسان خارجی بوده است.

همچنین فشارهایی که بسیاری از دولتهای آفریقائی در دوره پس از استقلال از لحاظ مالی، تجربه کرده‌اند، گاهی اوقات ناشی از نگرانی عمیق و

علاقه آنها نسبت به اصلاح سیستم‌های ارتباطاتی باقی مانده از زمان حکم استعمار و ساختن تاسیسات زیربنائی صنعتی بوده است تا وابستگی آنها را کالاهای کشورهای صنعتی کاهش دهد. عوامل دیگری که مستقیماً مشکلات اقتصادی را بیار آورده به شرح است:

بطوریکه ناپره متذکر گردیده است، در سال ۱۹۷۹، با آنکه میزان مصرف نفت در تانزانیا در مقایسه با دوره پیش از بحران انرژی کاهش یافته بود، کشور ناگزیر بود، از لحاظ قیمت، ۹ برابر مبلغی را که قبلاً پرداخت می‌نمود تادیه نماید.

ناپره در اجلاس سران شمال - جنوب در کانکون در سال ۱۹۸۱ اظهار داشت:

«مشکلات مربوط به موازنه پرداختهای ما بسیار زیاد است و بیشتر خواهد شد. این امر به آن سبب نیست که ما می‌کشیم مانند ثروتمندان زندگی کنیم، بلکه ناشی از آن است که درآمد قلیل ما به علت مشارکت در تجارت بین‌المللی مداوماً کاهش می‌یابد. ما همیشه ارزان می‌فروشیم و گران می‌خریم. ما میخواهیم این شانس را داشته باشیم که بتوانیم در سیستم بین‌المللی زندگی خود را تأمین نماییم.»

بنظر نگارنده، مورخین نیز مشکلات را در این چهارچوب بررسی خواهند کرد و با توجه به میراث استعمار و تحولات اقتصادی ناشی از استقلال، شگفتی خواهند ماند که علی‌رغم توطئه‌های قدرت‌های استعمارگر سابق تعارض منافع شرق و غرب مانند موارد بیافرا، چاد و آنگولا، دولتهای آفریقا پس از دوران استعمار کم و بیش بهمان وضع سابق باقی مانده‌اند. مورخ همچنین حیرت خواهند کرد که نقشه آفریقا همان است که در زمان استقلال ترسیم گردیده و با وجود مشکلات بسیار از قبیل مرزهای نامشخص، گروه‌های نژادی مختلف و غیره که در اروپا میتواند از عوامل جنگ همه جانبه باشد، درگیری‌های معدودی میان کشورهای آفریقائی رخ داده است.

همانگونه که می‌دانیم در سی سال فاصله بین سالهای ۱۹۴۴ - ۱۹۱۴ در اثر دو جنگ بزرگ متلاشی گردید و در نتیجه مرزهای آن دوبار مورد تجدیدنظر قرار گرفت. سی سال پس از استقلال سودان در سال ۱۹۵۶، در قاره آفریقا کوچکترین جرح و تعدیلی صورت نگرفته و بین دولتهای این قاره مخاصمات اندکی وجود داشته است و اگر هم درگیری‌هایی بروز نموده معیار به سرعت برطرف گردیده است.

بسیاری از مسائلی که می‌توانست بالقوه انفجار آمیز باشد توسط کمیته آشتی سازمان وحدت آفریقا که شهرت چندانی ندارند اما از کارهای فوق‌العاده برخوردارند حل و فصل شده است.

در مقابل خشونت‌های داخلی در چاد و اوگاندا، باید بسیاری از کشورهای آفریقائی را قرار دهیم که در آنجا بروز این قبیل خشونت‌ها بسیار کم بوده است و بخاطر آوریم که جنگ داخلی سه ساله بیافرا در نیجریه بدون آنکه گروه‌های متخاصم یکدیگر را متهم کنند با ابراز تمایل به آشتی از سوی گروه‌های بیابان رسید. روشی که حتی در اروپا و آمریکا بی‌سابقه بود. وقتی آفریقائی جنوبی با اشاره به وضعیت اوگاندا و چاد در مورد انتقال حکومت به اکثریت سیاه پوست این کشور دلایل مخالفی اقامه می‌کند، باید بیاد آوریم که با کمال شگفتی ایمن‌ترین گروه در آفریقا از زمان استقلال تا کنون، خود سفیدپوست بوده‌اند. به علاوه باید بدانیم که برخی از شدیدترین اشکال خشونت در آفریقا بعد از دوران استعمار در رودزیا و آفریقای جنوبی توسط سفیدپوستان اعمال گردیده است.

اگر اینطور بنظر می‌رسد که نگارنده مطالب خود را در نقش یک وکیل مدافع مطرح کرده است، باید گفت که وی این طریق را آگاهانه برگزیده است. آفریقا بخاطر وضعیت بسیار بدی که بیست و چند سال پس از استقلال در این قاره وجود دارد، بمعنای واقعی در معرض محاکمه است.

رهبران آفریقائی به سبب این وضعیت، عموماً مورد سرزنش قرار گرفته‌اند سعی نویسنده بر آن است که تا نشان دهد که این سرزنش باید به گونه‌ای مناسب بین رهبران آفریقائی و اسلاف استعمارگشان تقسیم شود. نگارنده همچنین کوشیده است ثابت کند که در مورد آفریقا با ضوابط اروپائی قضاوت شده است.

نهایتاً توصیه می‌شود که مورخین آینده، قصور و اشتباهات بسیاری را که رهبران آفریقائی از زمان استقلال تا کنون مرتکب گردیده‌اند در برابر موفقیت‌های واقعی آنها (که غالباً از سوی مطبوعات غربی نادیده گرفته شده است) قرار دهند.

* نام سابق کشور «پوتسوانا».